

### بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بحث ما در رابطه با قضا و قدر بود عرض کردیم که نظام عالم هستی یک قوانین ثابتی دارد که به آن قَدَر می‌گوییم. این قوانین هیچ وقت تغییر پذیر نیست، این که ظالم باید مجازات شود، این که خداوند ظالمین را گمراه می‌کند، این که عمل صالح باعث هدایت عامل آن عمل می‌شود هر کدام از اینها قدر است و به هیچ وجه تغییربردار نیست. این جهان و این عالم با این قوانین ثابت و در چهارچوب این قوانین اداره می‌شود. در کنار این قوانین ثابت، انسان مختار است یک سری اعمال را انجام دهد. کیفر و پاداش اعمال خوب و بد انسان مطابق قوانین قدر است. اگر ظلم کرد (به اختیار خودش) تقدیر الهی این است که گمراه شود، اگر احسان کرد (به اختیار خودش) تقدیر الهی این است که هدایت شود. آن حکمی که براساس قدر صادر می‌شود آن حکم را **قضا** می‌گویند؛ مانند حکمی که قاضی براساس قوانین موجود در کشور صادر می‌کند. قاضی براساس قوانین ثابت و مقایسه کردن عملکرد متخلف با قوانین، حکم عمل آن شخص را از قوانین بیرون می‌آورد و می‌نویسد.

قانون ثابت تغییر بردار نیست اما قضا، امکان تغییر توسط خود قاضی را دارد. قضای الهی به اراده الهی و با عمل صالح تغییر می‌کند، مثل استغفار، توبه، نماز، صدقه و دعا؛ در تمام این موارد دلایلی وجود دارد که می‌توان قضای الهی را تغییر داد. یعنی ما موجباتش را فراهم می‌کنیم تا خداوند قضای خودش را تغییر دهد.

آیا قسمت واقعیت دارد یا نه؟ اگر بگوییم قسمتی در کار نیست به این معنا است که خیلی از آفات و خیلی از مواهبی که به ما می‌رسد تصادفی است و حساب و کتابی در آن نیست؛ مثلاً بنده در مسیری می‌رفتم حادثه‌ای برای من پیش آمد که قبلاً هم نوشته نشده بود. اگر این را بگوییم یک مشکلی پیش می‌آید. مشکل این است که مدبر عالم هستی برای همه حوادث و اتفاقات محاسبه نکرده است. بعضی از چیزها در ملک او اتفاق می‌افتد که حساب نشده است؛ این نقص در تدبیر است. اگر شما وارد اداره‌ای بشوید ببینید بعضی از حوادث از کنترل مدیر خارج است یعنی مدیر خبر ندارد فوراً می‌گویید که مدیریت این شخص ضعیف است. اگر زنگ بزنی به فرماندار و بگویند مثلاً فلان نانوائی دارد آردها را آزاد می‌فروشند و خبر نداشته باشد فوراً می‌گویید که مدیریت این شخص ضعیف است. اگر در یک مجموعه‌ای که تدبیری و مدیریتی حاکم است، یک اتفاقاتی خارج از حساب بیفتد این ضعف تدبیر است و چون تدبیر الهی مطلق است هیچ نقطه نامعلوم و غیر حساب شده‌ای در فرمانروایی خدا نیست و همه حوادث حساب شده است. این یک طرف، آن طرف هم جبر است. اگر بگوییم حوادث قسمت است با مشکل جبر روبرو می‌شویم. یک آقایی که یک نفر را کشت فوراً استناد به این امر کند و بگوید: آقا شما قائل به قسمت هستی، چرا با ما درگیر می‌شوی، با ما چکار داری، قسمتش این بود که بمیرد. ثروتمند هم بگوید قسمت من بود که ثروت داشته باشم و قسمت این آقا بود که فقیر باشد، تو با قسمت خدا بساز، من هم با قسمت خدا می‌سازم. این هم خیلی خطرناک است. آیا هیچ راه مفری است در این میانه که ما نه جبری مسلک بشویم نه به تدبیر الهی نقص وارد کنیم؟ نه بگوییم در ملک خدا بعضی از کارها وجود دارد که حساب نشده است، نه بگوییم که آن غنی، غنای خود را به قسمت خدا نسبت دهد و آن جانی، جنایت خود را به قسمت خدا نسبت دهد و آن فقیر هم بخواهد با دلخوشی به قسمت خدا با فقرش کنار بیاید. این گونه نمی‌خواهیم باشد، ما از هر دو چاله می‌ترسیم. راه فرار کدام است؟ آیا اصولاً قسمت واقعیت دارد یا ندارد؟ قرآن می‌فرماید: «**مَا أَصَابَ مِنْ مُصِيبَةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي أَنْفُسِكُمْ إِلَّا فِي كِتَابٍ...**»؛ هیچ مصیبتی در زمین و در جان شما به شما نمی‌رسد مگر این که در کتابی قبلاً نوشته شده است؛ یعنی حساب شده است و قبل از اتفاق در محاسبه الهی بوده است، «...**مَنْ قَبْلُ أَنْ نَبْرَأَهَا...**»؛ قبل از آن که آن را ایجاد بکنیم. در مورد ارجاع این ضمیر «**نَبْرَأَهَا**» مفسرین با هم اختلاف دارند؛ کلمات نفس، ارض و مصیبت، مونث مجازی هستند؛ «ها» در

**تَبْرَاهَا**، می‌تواند به هر سه این کلمات برگردد، اما معلوم نیست به کدام کلمه برمی‌گردد. آیه را می‌توان به سه گونه ترجمه کرد: (این آیه از آیات متشابه است؛ قبلاً گفتیم آیه محکم آیه‌ای است که هیچ قصوری در دلالت در معنا ندارد اما آیه متشابه را می‌توان به صورتهای مختلف معنا کرد). ترجمه اول: که هیچ مصیبتی در زمین و در جانتان به شما نمی‌رسد مگر این که قبل از این که زمین را ایجاد کنیم آن را در کتابی نوشته باشیم. ترجمه دوم: قبل از اینکه شما را خلق کنیم مصیبت را نوشتیم. ترجمه سوم: مگر این که قبل از آن که مصیبت را ایجاد کنیم، آن را در کتابی نوشتیم. معنای سوم درست است. چون اگر دو ترجمه اول را بپذیریم معنای جبر می‌دهد؛ یعنی عمل شما تأثیری در حوادث ندارد. یک چیزی نوشتیم برای شما قسمت شده می‌خواهید خوب باشید یا بد. این که با آیات دیگر نمی‌سازد. قرآن می‌فرماید: «**وَمَا أَصَابَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ فَبِمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ...**»؛ اگر آنطور ترجمه کنیم، می‌فرماید: هر مصیبتی به شما می‌رسد به خاطر اعمال خودتان است. اگر بگوییم قبل از خلق زمین مصیبت را نوشتیم با این آیه ضد می‌شود، اگر بگوییم قبل از اینکه خودتان را خلق کنیم مصیبت را نوشتیم باز هم با این آیه ضدیت دارد. چون این آیه می‌گوید اعمال شما باعث مصائب می‌شود. اما اگر بگوییم قبل از این که مصیبت ایجاد کنیم آن را ثبتش کردیم با این آیه می‌شود دوروی یک سکه. این آیه می‌گوید شما عمل می‌کنید عمل شما باعث می‌شود که خدا یک مصیبتی را برای شما بنویسد، بنده یک قطع رحمی می‌کند این قطع رحم باعث می‌شود که خدا مغلوب یک شرور شدن را قسمتش کند. بعد مصیبت وارد می‌شود سه مرحله کامل می‌شود. ۱- مرحله تخلف ۲- نوشتن قبل از وقوع مصیبت ۳- وقوع مصیبت. هم آن آیه درست می‌شود و هم این آیه. هیچ مشکلی هم با هم ندارد. مثل اینکه بگوییم که هیچ کس به زندان نمی‌رود مگر اینکه قبل از زندان رفتن، حکم به زندان رفتنش صادر شده باشد، دروغ نگفتیم، تا قاضی ننویسد که کسی را به زندان نمی‌برند. همین مطلب را بیاییم آن طرف سکه بگویید هیچ کس به زندان نمی‌رود مگر به خاطر جرمی که خودش مرتکب شده، باز هم دروغ نگفتیم، این دو آیه همین را می‌فرماید. از یک طرف می‌فرماید: «**وَمَا أَصَابَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ فَبِمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ...**»؛ هر مصیبتی به شما می‌رسد به خاطر اعمال خودتان است. از یک طرف می‌فرماید: هر مصیبتی که به شما می‌رسد قبلاً نوشته شده.

سیر کلی اینگونه می‌شود: ۱- عمل بد از سوی بنده ۲- نوشته شدن حکم مجازات از طرف خداوند ۳- تحقق مصیبت. قبل از اینکه مصیبت بیاید نوشته شده و قبل از اینکه نوشته شده، عمل شده. پس نه آن آیه دلالت بر جبر دارد و نه اینکه بگوییم قسمتی در کار نیست. قسمت در کار است منتها به این شکل. اینکه در عوام معروف است که در پیشانی تو نوشته اینها درست نیست. این که قسمت این است و با آن بساز و نمی‌توان کاری کرد، همه‌اش دروغ است. بدیهیات اعتقاد ما اینها را نفی می‌کند به اشد نفی. بحث مهم این است که هرچه مصیبت است به خاطر گناه است. دیدید در میان مردم اعتقادات مختلف است بعضی‌ها می‌گویند که مصیبتها به خاطر این است که بنده پیش خدا خیلی عزیز است و خدا او را مرتب گرفتارش می‌کند. این به یک اعتباری درست است و به یک اعتباری غلط. بعضی می‌گویند تصادف است. بعضی آن را تکه تکه کرده‌اند و می‌گویند یک تکه امتحان است، یک تکه تصادفی؛ یک تکه مجازات است، یک تکه تقرب است. گنج هم می‌شوند و می‌گویند نمی‌دانیم حالا که این مشکل برایمان پیش آمده واقعاً امتحان است یا خدا دوستان دارد؛ مجازات است؟ یا امتحان؟ نمی‌دانیم! خیلی مهم است که انسان بداند از کدام ناحیه مصیبت برایش پیش آمده.

مذاق و روایات اهل بیت اجماعاً این است که مصائب، علتش گناه است. روایات بسیار است من به بعضی از آیات اشاره می‌کنم. مرحوم علامه طباطبایی نزدیک به چهارده روایت در تفسیر آیه ۳۰ سوره شوری آورده‌اند و به این نکته اذعان کرده‌اند که مصائب به خاطر گناهان ما است. علت اصلی مصیبتها و گرفتاریهای ما گناهان است. آیات قرآن هم به این معنا اشاره دارند تمام آیات قرآن متظافراً و بدون هیچ نوع اختلافی به این نکته اشاره دارند که اگر پرهیزگار شوید، خدا زندگیتان را آسان می‌کند؛ برکت و نعمت را از زمین و آسمان به شما می‌دهد و اگر گناه کنید خدا نعمت را از شما می‌گیرد

و مجازاتان می‌کند. قرآن در سوره سبا می‌فرماید: «لَقَدْ كَانَ لِسَبَإٍ فِي مَسْكَنِهِمْ آيَةٌ...»؛ در زندگی قوم سبا آیتی است، «...جَنَّاتٍ عَنْ يَمِينٍ وَ شِمَالٍ كُلُوا مِنْ رِزْقِ رَبِّكُمْ وَ اشْكُرُوا لَهُ بَلَدَةٌ طَيِّبَةٌ...»؛<sup>۲</sup> باغهایی از چپ و راست سرسبز و خرم سرزمینی خرم و آباد از رزق خدا بخورید و شکر گذارید. و بعد می‌فرماید: «فَأَعْرَضُوا»؛<sup>۳</sup> اعراض کردند و رویگردان شدند از آیین الهی، «... فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ سَيْلَ الْعَرِمِ وَ بَدَّلْنَاهُمْ بِجَنَّتَيْهِمْ جَنَّتَيْنِ ذَوَاتِي أُكُلٍ خَمْطٍ وَ أُثْلٍ وَ شَيْءٍ مِنْ سِدْرٍ قَلِيلٍ»؛<sup>۴</sup> پس سیل ویرانگر عَرِم را بر آنها فرستادیم و بجای آن سرزمین آباد و حاصلخیز سرزمین خیلی کم حاصلی را به آنها دادیم. بعد می‌فرماید: «ذَلِكَ جَزَيْنَاهُمْ بِمَا كَفَرُوا...»؛<sup>۵</sup> این مجازات مجازات کفران نعمت آنها بود، «... وَ هَلْ تُجَازِي إِلَّا الْكَفُورَ»؛<sup>۶</sup> آیا غیر از این است قانون ما این است که مجازات ما متوجه ناسپاسان است. در مقابل می‌فرماید: مردم قریه‌ها و شهرها اگر ایمان می‌آوردند و تقوی پیشه می‌کردند، درهای برکت آسمان و زمین را بررویشان باز می‌کردیم. «... وَ مَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مِنْ أَمْرِهِ يُسْرًا»؛<sup>۷</sup> هر کس پرهیزکار شود خدا راه خروج از مشکلات را به او نشان می‌دهد. «... وَ مَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا»؛<sup>۸</sup> هر که پرهیزکار شود خدا زندگی آسان به او می‌دهد.

من نمی‌دانم اینها از کجا آمده که بعضی‌ها می‌گویند انسان هرچه خوب باشد بیشتر باید سیلی بخورد، منشا این حرفها کجاست؟ کدام روایت معتبر؟ کدام حرف درست؟ چند آیه است در سوره طلاق آیات آثار تقوی آیات را بخوانید یک سری از آیات هست که باز می‌فرماید اگر استغفار کنید، خدا به شما برکات دنیایی می‌دهد؛ معنایش این است که گناه مانع این برکات شده است. در سوره هود می‌فرماید: «وَ أَنْ اسْتَغْفِرُوا رَبَّهُمْ ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ...»؛<sup>۹</sup> استغفار کنید، توبه کنید، یعنی استغفاری نباشد که مدام گناه کنید و بگویید خدایا بخش استغفاری که بگویید خدایا دیگر گناه نمی‌کنم، می‌شود توبه. وگرنه اگر انسان مدام گناه کند و بگوید خدایا بخش، امام رضا(ع) می‌فرماید: این تمسخر خدا است این استهزاء است. قرآن می‌فرماید استغفار کنید، توبه هم کنید نتیجه اش این می‌شود: «...يُمَتِّعْكُمْ مَتَاعًا حَسَنًا...»؛<sup>۱۰</sup> خدا به شما بهره خوبی از زندگی می‌دهد یعنی یک زندگی خوش و خرم به شما می‌دهد. منظورش آخرت است یا دنیا است؟ منظورش دنیا است. از کجا فهمیدیم؟ به خاطر این که می‌فرماید: «...إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى...»؛<sup>۱۱</sup> این زندگی خوش و خرم تا زمان مرگتان ادامه دارد؛ یعنی در دنیا قبل از مرگ است. این «إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى» قرینه است برای اینکه این زندگی قبل از مرگ است. یک نکته ظریف دیگر هم هست که اگر استغفار کنید و توبه کنید خدا اجلهای معلق را برمی‌دارد تا اجل مسمی زندگیتان ادامه پیدا می‌کند. خیلی از گناهان است که اجل انسان را نزدیک می‌کند، مثل قطع رحم، عقوق والدین، بغی و... پس معلوم می‌شود که این تأثیر دنیایی دارد. جدای از اخروی آیه متعرض تأثیرات دنیایی است. سوره نوح می‌فرماید: «فَقُلْتُ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ إِنَّهُ كَانَ غَفَّارًا»؛<sup>۱۲</sup> حضرت نوح می‌فرماید: خدایا به مردم گفتم از خدا طلب بخشش کنید که او

۲- سبا آیه ۱۵

۱- همان

۲- سبا آیه ۱۶

۳- همان

۴- سبا آیه ۱۷

۵- همان

۶- طلاق آیه ۴

۷- طلاق آیه ۲

۸- هود آیه ۳

۹- همان

۱۰- همان

۱۱- نوح آیه ۱۰

غفار است، «يُرْسِلِ السَّمَاءَ عَلَيْكُمْ مِدْرَارًا»؛ تا باران تند آسمان را بر شما می‌فرستد، «وَيُمْدِدْكُمْ بِأَمْوَالٍ وَبَنِينَ وَ يَجْعَلْ لَكُمْ جَنَّاتٍ وَ يَجْعَلْ لَكُمْ أَنْهَارًا»؛ به شما مالها و پسران می‌دهد و برای شما باغها قرار می‌دهد و نهرها جاری می‌کند. بعد قرآن عده‌ای سرزنش می‌کند و می‌فرماید: «مَا لَكُمْ لَا تَرْجُونَ لِلَّهِ وَقَارًا»؛ چرا به خدا امیدی ندارید؟ چرا به خدا دلی نبستید؟ چرا باورتان نیست که خدا می‌تواند برایتان کاری کند؟ چه کسی گفته که اگر مردم خوب شوند خدا بیشتر به آنها سلی می‌زند و اگر بد شوند بیشتر به آنها نعمت می‌دهد؟ اینها دروغ است. باز در قرآن می‌فرماید: «...إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ...»؛ خداوند هیچ قومی را تغییر نمی‌دهد تا خودشان، خودشان را تغییر دهند. سیاسیون فکر کرده‌اند که آیه ترجمه‌اش این است که اگر هر قومی بخواهد سرنوشتش عوض شود، خودش باید سرنوشت خودش را عوض کند. اصلاً آیه این را نمی‌خواهد بگوید. اگر یک سری به روایات بزنی می‌بینی روایات هیچ کدامشان آیات را این گونه ترجمه نکرده‌اند، این آیه در عقب چندین روایت از روایات معتبر ما آمده است که امام اینگونه ترجمه کرده‌اند: که خداوند نعمتهایی را که به قومی داده است از آن قوم نمی‌گیرد تا اینکه آن قوم گناهی را کنند که مستحق سلب آن نعمتها شوند. کلمه یغیر، غیر و تغییر در حالت عادی انقلاب و دگرگونی از حالت خوب به حالت بد است، نه از حالت بد به حالت خوب. امیرالمؤمنین (ع) در عهد مالک اشتر بعضی از کارها را اشاره می‌کنند و می‌فرمایند: این کارها باعث دگرگونی بد (غیر) می‌شود. ائمه معصومین این آیه را عقب این جور روایات آورده‌اند. برای اینکه مردم نعمتهای خدا که به آنها داده شد مادامی که گناه نکردند خدا نعمت را از آنها نمی‌گیرد، نعمت موقعی گرفته می‌شود که گناهی مرتکب شوند. دو کتاب را معرفی می‌کنیم، کتب جالبی است؛ یکی کتاب ولایت المتقین نوشته آیت الله زین العابدین طباطبایی ابرقویی که از ابدال هستند و صاحب کرامات زیادی هستند. و کتاب آثار المعاصی که البته اسمش عربی است ولی خودش به زبان فارسی نوشته شده است و بیش از صد حدیث در این رابطه دارد. کتاب اولی تحلیلی است، قسمت اولش در این رابطه است، آثار گناهان. کتاب دوم هم احادیث را در این رابطه آورده است. الان چندین اشکال در ذهن شما نقش بسته است. اشکالات اینها هستند: ۱- پس امتحان الهی چه می‌شود مگر ما نمی‌گوییم بعضی از مصائب به خاطر امتحان است، با مصیبت انسان امتحان شود، «وَأَكْتَبُوتُمْ بِشَيْءٍ مِّنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَ نَقْصٍ مِّنَ الْأَمْوَالِ وَ الْأَنْفُسِ وَ الثَّمَرَاتِ وَ بَشِّرِ الصَّابِرِينَ»<sup>۱</sup>.

۲- معصومان چه گناهی دارند؟ حضرت سیدالشهدا (ع) چه گناهی داشت مگر آنها گناهی دارند؟ شما می‌گویید هر چه مصیبت برسد به خاطر گناه است در صورتی که معصومین هیچ گناهی ندارند. ۳- چرا بعضی از کفار را می‌بینیم که راحتند ولی بعضی از مؤمنین را به سختی گرفتار می‌بینیم، اگر مصیبت به خاطر گناه بود باید برعکس باشد باید هر که کفرش بیشتر است گرفتاریش هم بیشتر باشد.

۴- مجازات کودکان بی‌گناه چه توجیهی دارد؟ بچه که گناهی ندارد ما می‌بینیم بچه‌ها مریض می‌شوند، کشته می‌شوند، می‌میرند، فقر را تحمل می‌کنند، نا امنی را تحمل می‌کنند.

۵- بسیاری از روایات معتبر داریم که تصریح کرده‌اند که بلا برای مؤمن به خاطر ولایت اوست. «البلاء للولاء».

۶- روایاتی که می‌گویند که هر چه ایمان بالاتر رود، مصایب شدت می‌یابند، چگونه توجیه می‌شوند؟ روایت می‌گوید: بلاء اول انبیاء را می‌گیرد، هر چه مقام بالاتر باشد بلا بیشتر به آن می‌گیرد. شما چگونه این را می‌گذارید پای حساب گناه؟ چگونه می‌خواهید با این روایات مقابله کنید.

۷- یک سری حوادثی که مستقیماً از عمل خود فرد ناشی می‌شود مثلاً یکی سبقت بیجا می‌گیرد، تصادف می‌کند، این چه ربطی به گناه دارد. با دوست بد همنشینی می‌کند، گرفتار اعتیاد می‌شود، اینها را چگونه توجیه می‌کنید؟

۱۲- نوح آیه ۱۱

۱- نوح آیه ۱۲

۲- بقره آیه ۱۵۵

**پاسخ اشکالات:** اولین اشکال، قبل از این که به اشکالات پاسخ دهم، یک گزارش سریع عرض می‌کنم، پیغمبر فرمودند: یا علی آیه «وَمَا أَصَابَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ فَبِمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ...»، بهترین آیه قرآن است. یا علی هیچ لطمه‌ای و ضربه‌ای به بدن وارد نمی‌شود و هیچ خراشی به پوست وارد نمی‌شود، مگر به خاطر گناهی. باز از امیرالمؤمنین (ع) به سلمان است که در مریضی به او گفتند: ای سلمان! شیعیان ما وقتی گناهی کنند، خدا به این بلاها مبتلایشان می‌کند تا پاک شوند و این را کفاره گناهانشان قرار می‌دهد و اگر صبر کردند به آنها اجر هم می‌دهد؛ بعد سلمان بلند شد و پیشانی امیرالمؤمنین (ع) را بوسید و گفت: یا علی اگر شما نبودید ما چطور این حقایق را می‌فهمیدیم. امام صادق (ع) فرمودند: وقتی امیرالمؤمنین را به سمت مسجد می‌بردند یک لحظه به ذهن سلمان خطور کرد که این مرد که اسم اعظم خدا را می‌داند که اگر یک اشاره بکند، همه اینها در زمین فرو می‌روند پس چرا این کار را نمی‌کند، بخاطر همین تردید گردنش درد آمد. در روایت است که یک غده در گردن او درآمد، بزرگ شد و در پوست گردنش ظاهر شد. بعد امیرالمؤمنین (ع) او را دیدند و گفتند: یا اباعبدالله (کنیه سلمان اباعبدالله بود) این غده بخاطر آن فکری است که کرده بودی.

باز از امام صادق (ع) است که هیچ رگی زده نمی‌شود، سری به درد نمی‌آید، پای به سنگ نمی‌خورد، مگر به خاطر گناهی؛ این است قول خدای عز و جل: «وَمَا أَصَابَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ فَبِمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ...». از امام کاظم (ع) است که: مردم هرگاه گناهی کنند که قبلاً نمی‌کردند، خدا بلاهایی را می‌دهد که قبلاً نداده‌است؛ یعنی هرگناه جدید، بلای جدیدی دارد. بعضی از گناهان اختراع می‌شوند. (انواع و اقسام مال مردم خوری دیده بودیم، بجزاین شرکت‌های هرمی. حالا باشید ببینید دنبال سرش چه بلایی پدید می‌آید. نزدیک ده تریلیون دلار از اموال مردم جهان را این شرکت‌های هرمی قاپیدند. مثل ازدهایی که دهان باز می‌کند. این گناه بزرگی است. هرچه بگوئید این حرام است، این اکل باطلی است، می‌گوید: فقیه که تخصص اقتصادی ندارد، این چه ربطی به اقتصاد دارد، فقیه که نمی‌گوید روش اقتصادیش خوب یا بد است. فقیه می‌گوید این اکل باطل و حرام است، اساس کار حرام است. او روی مبادیش بحث دارد که در تخصص اوست. اسمش هم می‌گذارند تجارت الکترونیکی).

باز شبیه به همین حدیث از امام هشتم (ع) روایت شده که مردم وقتی گناهان جدید انجام می‌دهند خدا بلاهای جدید برایشان می‌فرستد. روایت زیاد داریم. امام می‌فرمایند به اباذر گفته شد که سکوت کن، اباذر تحمل نکرد فریاد کرد، مبتلا شد به بیابان ربه. البته این چیزی از گناه تبعیدکنندگان کم نمی‌کند. اما امام می‌فرماید که یک سرقضیه این بود که مجازات نافرمانی خود اباذر بود.

حالا وارد اشکالات می‌شویم. ۱- امتحان الهی: می‌گوییم منافاتی ندارد، امتحان الهی قطعی است. منتها دو قسم کلی است. یک سری امتحانات الهی شیرین است، یک سری تلخ. امتحانات شیرین، خدا با مال، با مقام، با قدرت، با عزت، با سلامتی و با فرزندان امتحان می‌کند، اینها همه شیرین است. امتحانات تلخ هم داریم. با فقر و مریضی و ضعف و ذلت و بی‌منصبی و اینها هم امتحان می‌کند. اینها هم تلخ است اصل امتحان اجتناب ناپذیر است اما یک تکه‌اش را خدا گذاشته به اختیار ما. اینکه ما با اعمالمان، امتحان شیرین را انتخاب کنیم یا امتحان تلخ را، دست ما است. اگر قطع رحم کردیم، خدا با فقر امتحان می‌کند؛ اگر با حدود الهی استخفاف ورزیدیم، خدا با سرافکندگی و بی‌پناهی امتحانمان می‌کند؛ اگر دامنمان به گناه تکبرآلوده شده، خدا با ذلت امتحانمان می‌کند؛ اگر به والدینمان احسان کردیم به ارحامان احسان کردیم، خدا با ثروت و طول عمر امتحانمان می‌کند؛ اگر تواضع کردیم، خدا با رفعت و عزت امتحانمان می‌کند؛ چه منافاتی است بین این؟ از یک طرف قرآن می‌فرماید: **ما با گرسنگی امتحانمان می‌کنیم**، از یک طرف می‌فرماید: **«وَوَضَّرَبَ اللَّهُ مَثَلًا قَرْيَةً كَانَتْ آمَنَةً مَطْمَئِنَّةً يَأْتِيهَا رِزْقُهَا رَغَدًا مِنْ كُلِّ مَكَانٍ فَكَفَرَتْ بِأَنْعَمِ اللَّهِ فَأَذَاقَهَا اللَّهُ لِبَاسَ الْجُوعِ وَالْخَوْفِ بِمَا كَانُوا**

يَصْنَعُونَ»؛ خدا سرزمینی را مثال زد که رزقش فراوان از هر طرف می‌آمد، کفر نعمت ورزید، خدا هم به خاطر کفران نعمت، لباس ترس و وگرسنگی بر اندامشان پوشاند به خاطر اعمالشان. ببینید از یک طرف می‌فرماید، به خاطر مجازات است از طرف دیگر می‌فرماید، به خاطر امتحان است که منافاتی با هم ندارد. در عین حالی که مجازات است امتحان هم هست این پاسخ اول.

۲- معصومان چه گناهی دارند؟ همین سؤال از امام صادق(ع) پرسیده شد. وقتی امام صادق(ع) فرمودند: هر چه بلا و مصیبت است به خاطر گناه است. سائل گفت شما چه؟ مگر خود شما بلا نمی‌کشید، مگر جد شما حسین(ع) به سخت‌ترین بلاها گرفتار نشد او که گناهی نداشت؛ امام اشاره کردند که ما استثناء هستیم. این بحث یک استثنا دارد و آن هم آل محمد است؛ «لَا يُقَاسُ بِآلِ مُحَمَّدٍ أَحَدٌ مِنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ». هیچ کس از این امت را نمی‌توان با خاندان پیغمبر مقایسه کرد. امیرالمومنین(ع) می‌فرمایند: خودتان را با خاندان پیامبر مقایسه نکنید. تا یک مصیبتی به ما می‌رسد، می‌گوییم بله اهل بیت هم گرفتار بودند؛ گرفتاری آنها، سنخش با گرفتاری ما فرق می‌کند. مقایسه کردن، اشتباه است. اگر به صبر اهل بیت اقتدا کنید، خوب است؛ بگویید اهل بیت هم مصیبت دیدند، صبوری کردند، ولی اگر نوع مصیبت را مقایسه کنید غلط است. امام فرمودند: این گونه نیست نوع مصائبی که به ما می‌رسد به خاطر گناه نیست، نوع مصائبی که به شما می‌رسد به خاطر رفع سیئات است (حتی خواب وحشتناک)؛ بعضی وقتها آدم خواب می‌بیند آنقدر می‌ترسد که تا یک ساعت بعد از بیدار شدن همین طور دلهره‌اش می‌ماند. امام می‌فرماید: این به خاطر گناه است. «إِنَّ الْمُؤْمِنَ لِيَهْوِلَ عَلَيْهِ فِي نَوْمِهِ فَيَغْفِرْ لَهُ»؛ مؤمن که در خواب وحشت می‌کند، گنااهش بخشیده می‌شود. این هم جواب سؤال دوم.

۳- اگر مصیبت به خاطر گناه باشد باید کفار گرفتارتر از مؤمنان باشند، در حالی که خیلی از کفار راحت‌ترند. اولاً این را بدانید که راحتی کفار راحتی ظاهری است نه واقعی. من نمی‌خواهم وارد این بحث شوم؛ بحرانهای روحی، معنوی، گرفتاریهای اخلاقی، اجتماعی، خانوادگی، کم‌رنگ شدن عواطف انسانی، بی‌مزه شدن زندگی، کیفیت زندگی از بین رفتن و فقط به کمیت اضافه شدن، چیزهایی است که امروز غرب و بشر غربی به سختی اینها را تجربه می‌کند، اینها را ما کار نداریم ما ظاهر زندگی را می‌بینیم. کفار یک اعمال خوبی دارند و یک اعمال بد؛ منتها بدیها به خوبیها می‌چربد، خوبیهای آنها را خدا در دنیا پاسخ می‌دهد، بدیهای آنها را ننگه می‌دارد، در آخرت که می‌آیند، می‌گویند خدایا ما فرزند تربیت کردیم، من پزشک بودم چقدر بیمار را مداوا کردم؛ جواب می‌شنود که مزدت را گرفتی، زندگی خوب می‌خواستی که به تو دادیم، عیش دنیا می‌خواستی به تو دادیم دیگر حسابت صاف شد؛ اکنون بیا حساب گناهانت را پس بده. آیات قرآن این را می‌گویند: «وَيَوْمَ يُعْرَضُ الَّذِينَ كَفَرُوا عَلَى النَّارِ...»؛ روز قیامت که کفار را بر لب آتش جهنم می‌آورند، (روبرو می‌شوند با آتش جهنم خیلی صحنه وحشتناکی است این قول فرشتگان است) «...أَذْهَبْتُمْ طَيِّبَاتِكُمْ فِي حَيَاتِكُمُ الدُّنْيَا...»؛ هر چه کار خوب کردید بهره‌اش را در دنیا به شما دادیم، «...وَأَسْتَقْتَعْتُمْ بَهَا...»؛ و با بهره‌اش کیف کردید؛ خیلی ترجمه فصیحی است، با این بهره‌ای که به شما دادیم، کیف کردید، امروز حسابتان خالی است.

شنیدید مولوی می‌گوید قصه آن فردی که رفته بود خانقاه و خرش را فروخته بودند و سور و سات راه انداخته بودند و خودش را هم مهمان کرده بودند و این بیچاره هم فکر می‌کرده که خیلی خاطرش عزیز است، غذا که تمام شده بود، گفتند که ما طبق روال عادی یک دمی هم می‌گیریم. گفت خوب ما هم با شما مییم، گفتند دم ما این است: خر برفت و خر برفت و

۱- نحل آیه ۱۱۲

۱- بحار الانوار، ج ۲۲، ص ۴۰۶

۲- احقاف آیه ۲۰

۳- همان

۴- همان

خر برفت؛ این بیچاره هم همراه آنها می‌خواند و حال خوشی داشت، یک دفعه متوجه شد که خر برفت یعنی چه؟ کدام خر برفت؟ گفتند: خر خودت. «...أَذْهَبْتُمْ طَيِّبَاتِكُمْ...»؛ بهره‌تان را در دنیا خوردید. هرچی دادیم از حسابتان صاف کردیم. قرآن می‌فرماید: «...نُوفَ إِلَيْهِمْ أَعْمَالَهُمْ فِيهَا...»<sup>۱</sup>. کفار بلاهیشان هم ثوابی ندارد چوب تأدیب است، پاداش به آنها نمی‌دهند، صبر کنند یا صبر نکنند اجری ندارند. می‌آید سراغ مؤمنین، مؤمنین شایستگی هستند که اصل حق و حقیقت را پذیرفته‌اند، یک لغزشهای جزئی دارند. خدا نمی‌خواهد که آنها در آخرت گرفتار عذاب بشوند چون مؤمنین را دوست دارد تا آنجایی که راه داشته باشد آنها را می‌بخشد، به جایی می‌رسد که قانون الهی اجازه بخشش نمی‌دهد، آنجاست که خدا طبق ضوابط باید مجازات کند. حالا در دنیا مجازات کند یا آخرت؟ در دنیا مجازات کند خیلی بهتر است. چون هرچه بالاتر برود تصاعدی اضافه می‌شود.

انوشیروان و بوذرجمهر شطرنج بازی می‌کردند، انوشیروان گفت: اگر من باختم چه چیز به تو بدهم؟ گفت: قربان یک گندم را صد بار دو برابرش کنید همین. گفت: من انتظار داشتم همتت خیلی بالاتر از این باشد. انوشیروان نفهمید که قضیه چیست؛ انوشیروان باخت و گفت: حالا حساب کنید، وقتی حساب کردند، دیدند چندین برابر گندمی می‌شود که در سال در کشور تولید می‌شود. اولش چیزی نیست یک دانه می‌شود دو دانه؛ دو دانه، چهاردانه می‌شود؛ چهاردانه می‌شود هشت دانه. خدا نمی‌خواهد بگذارد این گناه به آخرت برسد، همان جا در قدم اول یک ضربه می‌زند و پاکش می‌کند. پس اینکه می‌بینید مؤمنان گرفتارند گرفتاری مؤمن به خاطر تقوایش نیست، بلکه بخاطر قصور تقوی است. از آن نقطه‌هایی که تقوی نبوده است گزیده شده‌اند. مردم خیال می‌کنند به خاطر تقوی است، این اشتباه است. آیات قرآن این را تکذیب می‌کند.

۴- مجازات کودکان بیگناه چه توجیهی دارد؟ یک سری از گناهان کودکان به خاطر حقی است که پدر و مادر دارند؛ چون پدر و مادر بر فرزند حق دارند، طلبکارند، فعلاً بچه چیزی ندارد که به پدر و مادر ببخشد. پدر و مادر او را مجانی بزرگ می‌کنند و حق عظیمی دارند. بعضی از گناهان را والدین مرتکب می‌شوند که فرزند به حساب حقی که پدر و مادر بر او دارند، گرفتار می‌شود. از حق آنها کم می‌شود اما گناهانشان بخشیده می‌شود. بعضی از مصائب بچه‌ها به خاطر علم خدا به آینده آنها است. در قرآن داستان کودکی است که حضرت خضر(ع) سر او را برید و او را کشت؛ موسی(ع) گفت: چرا کشتی؟ گفت: به تو گفتم که نمی‌توانی با من صبر کنی. بعد وقتی توضیح می‌داد، گفت: این بچه قرار بود بزرگ شود، کافر شود و اگر کافر می‌شد پدر و مادر مؤمن خودش را هم کافر می‌کرد. می‌دانید این مصیبتی که به آن بچه رسید به خاطر لحاظ آینده‌اش بود. بگویید این که می‌شود قصاص قبل از جنایت. من جواب شما را این گونه می‌دهم که قصاص قبل از جنایت در عالم حقوق است، نه در عالم الهی. خدا اگر قبل از اینکه بنده‌اش به یک راهی برود او را باز دارد، به این نمی‌گویند قصاص قبل از جنایت؛ او مالک الملک است و در بحث مالکیت خداوند عرض کردیم.

۵- بلا به خاطر ولاء و ولایت است؛ این را چه می‌گویید؟ خود معصومین جواب این سؤال را هم داده‌اند. امیرالمؤمنین(ع) به کمیل می‌گویند: «يَا كَمِيلُ لَا تَأْخُذْ إِلَّا عَنَّا تَكُنْ مِنَّا»<sup>۲</sup>؛ حرفهایی که می‌گویی از ما بگیر تا از ما باشی. بنده که از خودم در بیاورم دیگر از اهل بیت نیستم چه بسا مردم را از مسیر اهل بیت دور بکنم همین سؤال را هم جواب داده‌اند درست است «البلاء ليلولاء»، روایتش هم درست است ولی معنایش این نیست که آقایان فهمیده‌اند ببینید این روایت امام باقر(ع) جواب این سؤال است. امام فرمود: اگر بنده گناهی بکند و نزد خدا گرامی باشد و خدا بخواهد گرامیش بدارد به یک بلایی مبتلایش می‌کند. بعد امام اسم می‌برد مثلاً فقیرش می‌کند، به فقدان فرزند، به مریضی مبتلایش می‌کند، اگر هیچ کدام از این کارها را نکرد، موقع جان کندن جانش را سخت می‌گیرد. این معنای گرامی بودن مؤمن نزد خدا است. این کجا و آن حرفهایی که آنها می‌زنند کجا؟ این تصویر درست‌تر و عقلانی‌تر

۵- هود آیه ۱۵

۱- وسائل الشیعه، ج ۲۷، ص ۱۰۳

است یا اینکه بگوییم خدا می‌گوید: بنده من تو چون خوب شدی هیچ ایرادی نداری، من دوست دارم مرتب سیلی به تو بزنم آیا این عقلانی است؟ اتفاقاً همین را امام (گویی که در عصر امام این حرفها رایج بوده) امام می‌فرماید که این ظلم است. «وَأَنَّ اللَّهَ كَيْسَ بَطْلَانٍ...»؛ چون خدا ظالم نیست نسبت به بندگان. این ظلم است شخصی بیاید زندگی من را از ورطه هلاکت نجات بدهد، وقت و مایه بگذارد، سختی بکشد و بعد هم بیاید بگوید که من هیچ چشمداشتی به شما ندارم، این کار را برای خدا کردم، برای محبت و دوستی کردم، من هم بخوام ژست دوستانه‌ای بگیرم بگویم خیلی هم عارفانه و شاعرانه با او صحبت کنم بگویم این دنیا که قابل شما را ندارد اگر بگویم پاداش شما کوهی از طلا، اصلاً طلا چیست؟ بگویم پاداش شما همه پولهای دنیا، پول کدام است؟ من نشستم شب تا صبح فکر کردم چه چیز به عنوان هدیه به شما بدهم، به فکرم رسید که همه محبت خودم را جمع کنم در یک سیلی و بنوازم در گوش شما!! من هم بگویم مگر نشنیدی که:

هرکه در این بزم مقربتر است جام بلا بیشترش می‌دهند

این آقا فوراً فرار می‌کند و می‌گوید این را فوری تحویل دیوانه خانه بدهید، این عقلش را از دست داده. خوب اگر ما برای بشر این را خنده‌دار می‌دانیم چطور است که به خدا نسبت می‌دهیم و نمی‌خندیم، این خیلی حرف است. یک کاری در حد بشر عادی نیست اگر یک آدم مثلاً مغازه‌دار آن کار را انجام دهد، خنده‌اش می‌کنیم، همان کار را به خدا نسبت می‌دهیم و خنده نمی‌کنیم. یکی هم نتیجه‌اش این می‌شود می‌گوید اگر این طوری است بنده، هم محروم بشوم از دنیا و هم سیلی بخورم. عقل من این را نمی‌خواهد. می‌گوید چشمت را از گناه بپوش، زیانت را از گناه حفظ کن، خودت را، فکرت را از گناه حفظ کن. مال حرام نخور، دست اندازی به حقوق دیگران نکن؛ صد تا تابلو عبور ممنوع من را محاصره کرده، در آخر هم مزد من چیست؟ سیلی پس سیلی، مشت پشت مشت. کدام عاقلی زیر بار این دین می‌رود؟ خیلی تأسف دارد که این گونه مردم را از دین فراری می‌دهید. این حرفها مخالف آن آیاتی است که می‌فرماید: «وَلَوْ أَنَّهُمْ أَقَامُوا التَّوْرَةَ وَ الْإِنْجِيلَ وَ مَا أَنْزَلْنَا إِلَيْهِمْ مِنْ رَبِّهِمْ لَأَكَلُوا مِنْ فَوْقِهِمْ وَ مِنْ تَحْتِ أَرْجُلِهِمْ مِنْهُمْ أُمَّةٌ مُقْتَصِدَةٌ وَ كَثِيرٌ مِنْهُمْ سَاءَ مَا يَحْمِلُونَ»؛ اگر احکام خدا را اجرا می‌کردند از بالا و زمین به آنها روزی می‌دادیم. اینها درست است نه آن حرفها. بله خدا مؤمن را مجازات می‌کند چون دوستش دارد؛ نمی‌خواهد در آخرت عذاب شود، گناهش را در دنیا مجازات می‌کند، اما بخاطر گناه است. سلمان مجازات شد، یک لحظه در ولایت علی شک کرد غده در گردنش درآمد. این به خاطر ولایت بود درست است «البلاء للولاء» اما مقدمه‌اش یک گناه بود، خدا که بی‌جهت مجازاتش نکرد سلمان با آن مقامش. حتی پیغمبران ترک اولی باعث مجازاتشان می‌شد. سه تا روایت در مورد یعقوب است. یک روایت می‌گوید: یعقوب کنیزی داشت، ام‌ولد شد، بچه‌ی کنیز را فروخت، مادر گریه می‌کرد؛ خدا گفت داغ پسرت را به دلت می‌گذارم. یک روایت می‌گوید: بچه گوسفندی را جلوی مادرش ذبح کرد، خدا به یوسفش مبتلاش کرد. یک روایت می‌گوید ذمیال فقیر آمد در خانه، به او غذا نداد، خدا او را به هجران یوسف مبتلاش کرد. بی‌دلیل نیست هرکه در این بزم مقرب تر است به این اعتبار درست است نه به آن اعتبار خوب این هم که جواب پنجمین اشکال.

### جسم الله الرحمن الرحيم

بحث ساعت قبل، پنج اشکال را پاسخ گفتیم، یک طایفه گسترده‌ای از روایات داریم که متظافراً و با یک بیان واحد تصریح دارند که مصائب هیچ دلیل دیگری ندارد وقتی سیاق روایت حصری است، چطور می‌توانیم دلیل دیگری قائل بشویم؟ یا اینکه ما بگوییم ما کار با معصومان نداریم یا این هست که باید بپذیریم. می‌گوییم پس اشکالات. می‌گوییم اشکال که باعث نمی‌شود که ما صورت مسئله را پاک کنیم اشکال را جواب می‌دهیم. خوب بعضی‌ها عادت دارند که اگر نتوانستند اشکال را

جواب دهند از حرفشان بر می گردند. ما همه اشکالات را جواب می دهیم هیچ اشکالی به جا نمی گذاریم دیدیم هم که همه اشکالات، پاسخهایی که به آنها داده شد از خود **حضرات معصومین (ع)** بود، از خود آیات قرآن بود. هیچ منافاتی هم بین اینها دیده نشد. هیچ مشکلی هم پیدا نشد.

یک دسته از روایات هستند که می گویند هر چه انسان ایمانش بالاتر برود زندگی سخت تر می شود، مصائبش بیشتر می شود این هم یک دسته از روایات است با اینها چکار کنیم؟ اگر بخواهیم بگوییم که عامل مصائب، گناه هست. این روایت می گوید عامل مصائب، ازدیاد ایمان است. ببینید خواندن حدیث، یک بحثی است، شناخت سند و اتصال به حدیث یک بحثی است، فقه حدیث هم یک بحثی است. گاهی وقتها فهمیدن حدیث، خیلی مهم است. عمده اشکالی که بسیاری از خوانندگان احادیث پیدا می کنند این هست که درست نمی فهمند. اتفاقاً در عالم انسانی هم همین طور است اگر یک شخصی در کوچه راه می رود، شخصی یک حرف زننده زشتی به او بزند عصبانی می شود و خودش را آماده می کند که مثلاً به او حمله کند، یکی به او می گوید آقا ایشان، مجنون است؛ تا می گوید مجنون، این بنده خدا آرام می شود. اگر یک کودک ممیز، (بچه ای که تکلیف ندارد اما بد و خوب را تشخیص می دهد) یک حرف کژی به او بزند سیلی اش نمی زند اما یک اخمی به او می کند. همان حرف را اگر فرد عاقل بالغی به او بزند علیه او ادعای شرف می کند در دادگاه ممکن است با او درگیر شود. یک حرف واحد را دیوانه زد، یک عکس العملی داشت. کودک ممیز زد، یک عکس العمل دیگری داشت. فرد عاقل بالغ زد یک عکس العمل دیگری داشت، به نظر شما چرا؟

هرچه عقل بیشتر باشد چوب مجازات هم بیشتر است. حدیث این را می خواهد بگوید. می خواهد بگوید هر چه ایمان شما بیشتر باشد خطاهای شما بیشتر می رود زیر ذره بین. اگر یک آدم عادی، دروغ بگوید، می گویند استغفار کن خدا تو را می بخشد. اگر یک پیغمبر، دروغ بگوید از عصمت می افتد از پیغمبری بیرون می رود. او خسارتش خیلی زیاد است. یک موتورسیکلت، بنزین تمام بکند می ایستد. خسارتش این است که شما سر وقت نمی رسید منزل. اگر هواپیما در آسمان بنزین تمام بکند محکم می خورد زمین همه سر نشینانش هم نابود می شوند. ما از روایت این را فهمیدیم: فکر کردیم علت مجازات ایمان است. نه خدا که بخاطر ایمان کسی را مجازات نمی کند.

بچه دو سالگی زبان درآورده بود یک حرف زشتی زد. پدر و مادر گفتند قربان زبان تو، و در آغوشش گرفتند و خوشحال که بچه شان زبان درآورده حالا نمی گویند که این حرف زشت زده، کار بدی است. صد تا نوازشش می کنند که بچه مان زبان دار شده است. بعد هم می شود نقل مجالس که این بچه چه حرفی امروز زده. و برای همدیگر هم نقل می کنند و همه هم می خندند. بچه هم می بیند عجب تحویلش گرفته اند ده پانزده سال بعد، یک روز می گوید چرا ما اینقدر سرخورده شدیم و در اقوام و در فامیل سبک شدیم و حالا همان حرف را که آنروز به ما خندیدند و اینقدر تحویلمان گرفتند می زنیم تا دوباره تحویلمان بگیرند. می آید در مجلس مهمانی، همان حرف را می زند. تا آن حرف را می زند، پدرش محکم می کوبد توی گوشش. می گوید: من همین حرف را سیزده سال پیش زدم اینقدر تحویلم گرفتید حالا می زنید؟! می گویند آن وقت شعورت قد نمی داد. الآن شعورت قد می دهد. هر چه سطح معرفتت بالا رفت مجازاتت هم سنگین تر است.

یک گناه واحد در محضر خدا برای انسانهای مختلف، متفاوت هست. مجازاتهای متفاوت دارد. به خاطر اختلاف در سطح معرفت. خدا اگر بخواهد با ما اینطوری رفتار کند که با پیامبران می کرد، باید یک صاعقه ای از آسمان بفرستد و همان روز اول نابودمان کند. همان روز اول تکلیف و دیگر زنده نباشیم. پیغمبر خدا در همه عمرش یک ترک اولی کرد آن هم سالها در فراق یوسفش سوخت تا جواب او را داد. چون سطح معرفت یعقوب این قدر زیاد بود که این نباید در آن باشد. اگر چه گناه هم حساب نمی شود. این هم که جواب اشکال ششم.

لاجرم هر چه سطح معرفت انسان به خاطر ایمانش بالاتر رفت، طبیعتاً توقع هم از او بیشتر است و مجازات گناهانش هم سنگین تر.

یک سری حوادث هست که ظاهراً ربطی به گناه ندارد. ما داریم مثلاً سبقت بی جا یعنی تصادف. سرعت غیر مجاز یعنی حادثه. این چه ربطی به گناه دارد؟ یکی از اشتباهات ما این است که ما در ردیابی علل به علت‌های وسط که رسیدیم، می‌ایستیم دیگر خیال می‌کنیم که این علتِ آخری است. در حالی که علت وسطی هم خودش معلول یک علت‌های بالاتر است. در فلسفه می‌گویند علل متوسط. خیلی ساده مثال می‌زنم، بنده یک قلمی دست می‌گیرم شروع می‌کنم به نوشتن. اگر از شما بپرسند علت نوشتن چیست؟ می‌فرمایید: حرکت قلم. بگویند علت حرکت قلم چیست؟ می‌گویید حرکت دست. می‌گویند علت حرکت دست چیست؟ می‌گویید حرکت عضلات. علت حرکت عضلات چیست؟ می‌گویید فرمان اعصاب. علت فرمان اعصاب چیست؟ می‌گویید: مغز. چند تا علت وسط بود؟ هر علتی نسبت به ما بعد خود، علت و نسبت به ما قبل خود، معلول می‌باشد. از جمله تساهل و سهل انگاری در شناخت، همین است که باعث اشتباه می‌شود. علت نوشتن چه بود؟ می‌گوید حرکت قلم و علل بعدی را نمی‌بیند. بعد هم شروع می‌کند به بحث کردن که چرا می‌گویید علت نوشتن، فرمان مغز است؟! می‌گوییم: منافاتی ندارد. فرمان مغز، علت تحریک اعصاب است. تحریک اعصاب، علت تحریک عضلات است. تحریک عضلات، علت حرکت دست است. حرکت دست هم علت حرکت قلم است و حرکت قلم هم علت نوشتن. چه منافاتی با هم دارد؟! چرا شما در علل متوسط، گیر می‌کنید؟ حالا می‌رسیم به جواب.

یک آقای تاجری، بی‌عقلی کرد. یک معامله‌ای انجام داد. چک سفید امضاء داد و این بی‌عقلی دمار از روزگار این آقای تاجر در آورد و اموالش را نابود نمود. این چه ربطی به گناه دارد؟ اینجا یکی از جاهایی است که شخص تحقیق کننده در همان علت اول، گیر افتاده است. درست است این بی‌عقلی علت این زیان است. اما این بی‌عقلی معلول چیست؟ بگذارید یک روایت بخوانم.

روایتی از امام رضا(ع) است در تحف العقول، قسمت کلمات قصار. امام می‌فرمایند: گاهی وقتها، خداوند عقل بنده‌ای را از او می‌گیرد.<sup>۱</sup> یک گناهی کرده است، خدا عقلش را از او می‌گیرد. بعد با فکر خودش و با دست خودش یک باب ضرری را به روی خودش باز می‌کند. بعد که کار را انجام داد خدا به او عقلش را پس می‌دهد. می‌گوید عجب، این از کجا بود؟ چرا اینطور شد؟ باز هم بر می‌گردد به گناه. مثلاً دل بینوایی را شکستم، مال و اموالم را هم به رخ یک انسان محرومی کشیدم و اشکش را جاری کردم، فردا صبح هم می‌روم سر کار. یک آدم شروری سر راه من، سبز می‌شود. من هم بی‌عقلی می‌کنم و آن لحظه هم عقلم کار نمی‌کند. خودم به دست خودم سند نابودی خودم را امضاء می‌کنم و می‌دهم دست طرف. بعد که رفت می‌گوییم: این چه کاری بود که من کردم؟! پس علت آشکار و اول، علت قریب است. علت، متصل به معلول است. اما علت بالایی‌اش چیست؟ ما داریم دنبال آن می‌گردیم. ما با علت‌های وسطی دعوا نداریم. آقایی رفته با یک معتاد رفیق شده، معتاد شده است. علت اعتیاد چیست؟ رفاقت با معتاد؟ بنده می‌خواهم یک قدم بروم بالاتر. علت رفاقت با معتاد چیست؟ مسخره کرد. آبروی معیوبی را در یک جمعی برد. او هم گریه کرد و گفت که خدا این‌شاء... به همین درد گرفتاری سازد. گذر روزگار انداختش در مسیری که آمد و همنشین با یک معتادی شد و به چاه شقاوت افتاد.

یکی از دوستان نقل کرد که در یکی از همین محلات یزد، جوانی با یک پیرمردی بحثشان شد. جوان هم مغرور بود، سیلی محکمی زد به صورت آن پیرمرد. پیرمرد هم زورش که نمی‌رسد از خودش دفاع کند، اشک از چشمان پیرمرد سرازیر شد. گفت: امیدوارم خدا دستت را قطع کند. فردای آن روز دوستانش گفتند می‌آیی برویم تهران. گفت: برویم. سه چهار نفری سوار یک ماشین تندرویی شدند و همین آقا هم پشت فرمان بود. خواسته در جاده سبقت بگیرد تصادف کرده بود. همان دست راست از کتف قطع شده بود. به آدمی که ظاهر قضیه را دیده بگویند علت حادثه چه بوده است؟ می‌گوید: تخلف در رانندگی علت تصادف است. علت تخلف چیست؟ بروید یک کم بالا. ما که نمی‌خواهیم علتها را نفی نکنیم. بعضی‌ها فکر می‌کنند وقتی که می‌گوییم عامل مصائب، گناهان است ما می‌خواهیم بگوییم عامل مستقیم، گناه است. نه! دارید می‌بینید

که عامل مستقیم خیلی از مصائب، گناه نیست. بی توجهی است، بی تقیدی است، بی عقلی خود طرف است، همنشینی با آدم بد است. ولی به اینجا توقف نکنید یک قدم بروید بالاتر. در نهایت می‌رسید به گناه. این منظور امام هست. ما که نمی‌خواهیم رعایت دستورات بهداشتی را نادیده بگیریم. ما که نمی‌خواهیم بگوییم که مثلاً هیچ علت دیگری وجود ندارد. عدم مراقبت‌های ژنتیکی، عدم مراقبت‌های بهداشتی، عدم مراقبت‌ها در جریان راهنمایی رانندگی، همه اینها هست.

تا یکی مصیبتی دارد، می‌گوید: چه گناهی کردی؟ یا در دلش می‌گوید این یک گناهی کرده حالا تحمل کن. این خیلی بد است. بهترین انسانها، پاکترین انسانها را در میان گرفتاران جستجو کنید. اگر دیدید یک انسان مؤمنی گرفتار است بدانید این خوب است. بی‌گناه ما نداریم. یعنی من که دارم به دیگری می‌گویم تو چه گناهی کردی آیا خودم معصومم؟! بعضی از مؤمنین هستند تا گناه می‌کنند استغفار می‌کنند. اهل اشک و انابه‌اند. خدا هم آنها را می‌بخشد. اهل دعا هستند. خدا هم آنها را می‌بخشد. در کارهای خیر، زیاد پیش قدم و سابقند. خدا هم آنها را می‌بخشد. بعضی مؤمنین هستند که طاقت مصیبت ندارند. اگر خدا در دنیا مجازاتشان کند، ایمانشان خراب می‌شود. نه طاقت فقر دارند، نه طاقت مریضی دارند. مثل سُرَب می‌مانند تا یک حرارتی به آنها برسد، ذوب می‌شوند. مثل فولاد، مقاوم نیستند. در آخرت هم مجازاتشان نمی‌کند زیرا خدا آنها را دوست دارد. می‌ماند برزخ. در برزخ، مجازاتشان می‌کند. بعضی از مؤمنین اینجا خدا کارشان ندارد. گناهی هم دارند. بعد از قیامت هم اهل نجاتند. اما در برزخ به حسابشان می‌رسد. این است که ما نباید بگوییم حالا که هیچ مشکلی نداریم، پس کارمان درست است. راه اینچنین تصویری وجود ندارد. دعای کمیل را بخوانید. علی با آن دانشش می‌گوید: **خدایا ای کاش می‌دانستم واقعاً می‌خواهی این صورتی که برای تو به سجده افتاده؟ آتش را به این صورت مسلط کنی؟!<sup>۱</sup>** یعنی من مطمئن نیستم. خوب هم هست نباید آدم مطمئن باشد. چون که اگر مطمئن بشود می‌ایستد و مغرور می‌شود.

روایتی از امام صادق (ع) است که می‌فرماید: کسانی هستند که در دنیا با خوشی زندگی می‌کنند در آخرت هم اهل بهشتند. اینها همان مؤمنانی هستند که اجازه نمی‌دهند آن گناه، حکم پشت سرش صادر شود. به محض این که گناه کردند به دنبال جبران بر می‌آیند. احساس کردند این حرف، گناه بود، استغفار می‌کنند. ساعتی را در دل شب، اشک می‌ریزند. روایت داریم که: وقتی یک مؤمن اشک می‌ریزد خدا به خاطر اشک او صد هزار نفر را از بلا معاف می‌کند. اما مؤمن غافل، گناه که می‌کند، اشک نمی‌ریزد، انابه هم نمی‌کند، در سایر اعمال هم در حد ضرورت اقدام می‌کند، خدا هم با بلاها کسریهای او را جبران می‌کند. خوب نگذاریم که این طوری بشود.

یک دسته‌ای هم هستند که طاقت ندارند. اینها را هم خدا در برزخ (که دیگر به ایمانشان خلل وارد نمی‌شود) آنجا مجازاتشان می‌کند. امام صادق (ع) فرمودند: «**وَ اللَّهُ مَا أَخَافُ عَلَيْكُمْ إِلَّا الْبَرَزُخُ**»؛<sup>۲</sup> من بر شما نمی‌ترسم مگر از برزخ. در برزخ، شفاعت نیست. آنجاست که ولایت خودتان و اعمال خودتان به فریادتان می‌رسد. اگر بدی، کثرتی در اخلاق، در باطن، در ظاهر اعمال باشد و قابل بخشش هم نباشد، آنجا دامن انسان را می‌گیرد حتی مؤمنین. کاری هم نمی‌توان کرد. پس بهترین انسانها را باید در میان گرفتاران جستجو کنیم. نه گرفتاران، آدمهای بدی هستند و نه بی‌گرفتارها آدمهای خیلی رو به راهی هستند. دقت کنید آنهایی که اصلاً گرفتاری ندارند، دلیل این نیست که هیچ گناهی ندارند؛ دلیل این است که طاقت ندارند.

سلمان گرفتار شد. ما دیگر بالاتر از سلمان که نداریم. غده در گردنش درآمد. یک لحظه در ولای علی (ع) شک کرد. حبرین عُدی به امام مجتبی (ع) تشریح زد (در صلح با معاویه) گفت: «**يَا مِثْلَ الْمُؤْمِنِينَ**»؛ ای دلیل‌کننده مؤمنین. وقتی که سر پسرش را در مقابل چشمش می‌بریدند گفت: من می‌دانم این مجازات آن بی‌ادبی است که به امام مجتبی (ع) کردم. خیلی باید حواسمان جمع باشد گاهی وقتها آقا خودش یک کار بدی کرده. یک مصیبتی برایش پیش آمده‌است. می‌رود در

۱- «یا سَیِّدِی وِ الْهَیِّ یا مَوْلَی یا مُسَلِّطُ النَّارِ عَلَی وُجُوهِ خَرَّتْ لِعَظَمَتِكَ سَاجِدَةٌ...»

۲- بحار الانوار، ج ۶، ص ۲۱۴

حرم امام معصوم (ع)، درامامزاده شروع می‌کند به متلک گفتن به امام؛ این مجازات دارد. گویی اینکه مثلاً طلبکارِ امام است. پس به انسانهای گرفتار به چشم بد نگاه نکنیم که چه بسا علت گرفتاری آنها به خاطر اوج ایمانشان باشد و یک خطای کوچکی بوده، مثلاً از همسایه فقیرش، چند روزی غفلت کرده‌است. خدا مالش را از او گرفته است. زندگیش با فقری گذشته است. ما نمی‌توانیم بفهمیم و در مورد بندگان قضاوت کنیم و بگوییم حتماً تو یک خلاف بزرگی مرتکب شدی و حالا به این روز افتادی.

کار پاکان را قیاس از خود مگیر  
نوشتن، شیر، شیر، شیر<sup>۱</sup>  
گرچه باشد در

نکته دیگر اینکه لفظ روایات هم لفظ حصری است. وقتی می‌گوییم لفظ حصری، معنایش این است که مثلاً می‌فرماید: **«أما إنَّه لیس من عرق یضرب»**؛ هیچ رگی زده نشود، **«و لا نکتة»**؛ هیچ پایی به سنگ نخورد، **«و لا ضد اع»**؛ و هیچ سری به درد نیاید، **«إلا یذنب»**؛ مگر به خاطر گناهی. یک وقتی یک آقایی، گرفتار یک نوع وسواسی در نماز شده بود. خدا می‌داند به کسی هم چیزی نگفتیم. نگاه کردم دیدم یک حالت خاصی، در نماز به او دست داده است. من هم به زبان آوردم. گفتم: یعنی چه؟ این چه کاری است؟ خدا گواه است در نماز بعدی بدون اینکه بفهمم دلیلش چیست، درست گرفتار همان حالت شدم. ببینید واقعاً چقدر این نوع بینش در زندگی تأثیر سازنده دارد؟! نه آنهایی که می‌گویند: حالا کجا تا قیامت؟! فکر می‌کنند مجازات، نسیه است و دنیا نقد است. یک عده‌ای این گونه اشتباه می‌کنند. یک عده‌ای هم فکر می‌کنند حساب و کتابی در کار نیست؛ تصادف است؛ حوادث، بی‌دلیل است؛ دست خودشان است. این هم یک عده‌ای هستند. یک عده‌ای فکر می‌کنند، قسمت است که در پیشانی‌شان، حک شده بوده است و نمی‌شود با هیچ چیز آن را پاک کنی. این هم یک عده هستند و همه‌شان اشتباه می‌روند. همه‌شان هم به وبال این تفکر غلطشان گرفتارند. تفکر درست همین است که اهل بیت گفتند، اولاً حساب و کتاب در کار است؛ ثانیاً قسمت وجود دارد؛ ثالثاً این قسمت با اعمال صالح، قابل تغییر است. البته قبل از وقوع مصیبت، خیلی سریعتر می‌شود تغییرش داد. بعد از وقوع مصیبت، سخت‌تر می‌شود. بعد از آن به انسانهای گرفتار به چشم خطاکار و مجرم نگاه نکنیم. بلکه به انسان گرفتار به چه انسان برگزیده نگاه کنیم. قضاوت نمی‌شود کرد. در مورد گرفتارها نگوئیم اینها آدمهای بدی هستند. **امیرالمؤمنین (ع)** به اسیغ ابن نباته فرمود: **الحمد لله که خدا مجازات شیعیان من را در دنیا قرار داد.** مضمون حدیث این است که حضرت می‌فرماید: در آخرت، وارد بر خدا می‌شوند در حالی که هیچ گناهی ندارند. خیلی مقام است. مجازات انسانهای مؤمن، در دنیا باشد بعد وقتی که روز قیامت می‌شود، مانند کودکی که از مادر متولد شده‌است پاک، مثل معصومان، وارد جهان دیگر شوند.

یکی از عزیزان در مورد ثواب زیارات از جمله زیارت امام حسین (ع) سؤال کرده‌اند؛ یکی از ثوابهای بخشش گناهان و پاک شدن از گناهان است. البته این بستگی دارد به مقدار معرفت. عیار سنجش ثواب زیارات، مقدار معرفت است. هر چه معرفت بالاتر باشد ثواب بالاتر است. این ثوابهایی که گفته‌اند مال معرفت کامل است. در روایات معروف به حضرت معصومه (س) می‌خوانید که: **«من زارها عارفاً بحقها قلُّه جنه»**؛ هر کس زیارتش کند در حالیکه معرفت به حقش داشته باشد، پاداشش بهشت است. حالا اکثر زوار که می‌آیند بگویند، دو کلمه در مورد حضرت معصومه (س) صحبت کن. زندگیش چه بوده، کجا متولد شده‌است؛ اصلاً زندگی نامه‌اش را هم نمی‌دانند، شخصیتش را هم نمی‌شناسند، حتی اسمش را هم نمی‌دانند که چه کسی بوده‌است؟ اسم ایشان فاطمه است. خوب به او به اندازه معرفتش ثواب و پاداشش می‌دهند. امام کیست؟ امام را نمی‌شناسیم. معرفت تفصیلی، اجمالی و حتی معرفت قلبیش ناقص است. خوب به اندازه همان مقدار که دارد پاداش می‌گیرد.

۳- مولوی

۴- کافی، ج ۲، ص ۲۶۹

۱- مفاتیح الجنان، ص ۱۰۱۸

مرحوم فقیه خراسانی به مشهد می‌رفته. والدهاش به او گفته بود، مادر آنجا دیگ سنگی خوبی دارند، رفتی مشهد دیگ سنگ هم برای من بخر. گفته بود، اول می‌روم دیگ سنگ برای شما می‌خرم. (آن زمان هم اوایلی بود که این اتوبوسهای بی‌صندلی آمده بود و در این جاده‌های خاکی، سه روز می‌رفتند و سه روز هم می‌آمدند.) ایشان می‌رود و بعد از یک هفته بر می‌گردد و دیگ سنگ را می‌آورد و تقدیم می‌کند به مادرش و مادرش هم می‌گوید: زیارت قبول. می‌گوید: من زیارتی نرفتم. می‌گوید: پس این دیگ سنگ را از کجا خریدی؟ می‌گوید: در بازار مشهد. می‌گوید: چطور زیارت نرفتی؟ می‌گوید: شما گفתי برو دیگ سنگ بخر، من هم رفتم و دیگ سنگ خریدم. من دروغ که نمی‌گویم به امام رضا(ع). من برای دیگ سنگ رفتم نه برای امام رضا(ع)!! حالا می‌روم مشهد. گفت: به خاطر دیگ سنگ! گفت: بله چون اطاعت از فرمان شما واجب بوده و شما فرمان دادید من رفتم فرمان شما را امتثال کنم، ضمن اینکه نخواستم بهانه دیگ سنگ خریدن را بگذارم به گردن امام رضا(ع). آن اخلاص را نگاه کنید. ما هم می‌گوییم، می‌خواهیم برویم کنار دریا؛ اصلش هم کنار دریاست، حالا کدام طرفی برویم از طرف مشهد می‌رویم و یک زیارتی هم می‌کنیم. آن هم قبول است ولی به اندازه خودش. یعنی توقع کنیم و بگوییم به اندازه فقیه خراسانی به ما اجر بدهند که این توقع باطلی است. یکی مثل مقدس اردبیلی است که وقتی سلام می‌دهد، جواب سلام را می‌شنود. یکی هم مثل من است. یک جور که به همه جواب نمی‌دهند. پس آن روایات اما به شرط معرفت. لذا ما به اینها نباید غرّه شویم. بگوییم خوب، ما حالا پنج تا زیارت امام رضا(ع) رفتیم ده تا زیارت امام حسین(ع) و فعلاً میدان باز است بتازیم، حالا چهار تا خلاف هم کردیم و یک حرفی زدیم، فعلاً جا داریم؛ این غلط است. اصلاً به هیچ عملی از اعمالتان دل خوش نکنید. ممکن است اشک بریزید، حواستان نباشد عجب بگیرد شما را و باطلش کند. به نمازتان هم دل خوش نکنید، بگویید خدایا ما به کرم تو دل خوش کرده‌ایم. بگویید خدایا این اعمال را ما از باب ادای وظیفه کردیم حالا یک گریه‌ای کردم. یک زیارتی رفتم، یک نمازی خواندم، دست بینوایی گرفتم، کمکی کردم، احسانی کردم، برّ والدینی انجام دادم، صلّه ارحامی به جای آوردم، اصلاح ذات البینی کردم، إدخال سرور در قلب مؤمنی، زیارتی، حجی، نهی از منکری، امر به معروفی. خدایا اینها از باب ادای وظیفه. به هیچ کدامشان دل نبندید. مؤمن زنگ به کار خودش دل نمی‌بندد. دل را ببندید به کرم الهی. امام فرمود: **والله اگر خدا کسی را با عدلش محاسبه کند نابود و هلاک می‌شود.** ما چه داریم؟ یک اعمال ناقص پر از اشکالاتش هم خودمان نمی‌دانیم.

۱- بنده صرفاً بخاطر محبوبیتش، به بلا مبتلا می‌شود نه به علتی دیگر؛ این اشتباه است. بله محبوبیت تأثیر دارد اما معنایش این نیست که گناه ندارد. معنایش این نیست که خدا بگوید چون تو خیلی خوب هستی می‌خواهم یک مشت به تو بزنم و می‌خواهم سیلی به تو بزنم. می‌خواهم سر به سر تو بگذارم. خدایا چه جرمی کردم؟ می‌گوید: چون تو خیلی اطاعت می‌کنی. این حرف دیوانه هاست. نه حرف خدای عادل حکیم.

۲- بلاها تصادف است؛ اصلاً تصادف در عالم هستی نیست. قرآن را نگاه کنید. تمام کرائم قرآن به این گواهی می‌دهند که حقایق عالم هستی، حساب شده است. بارها قرآن می‌فرماید: **آیا نمی‌دانید رزق را خدا وسعت می‌دهد و خدا تنگ می‌گیرد.** «ما أصاب من مُصِيبَةٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ...»؛ هر مصیبتی بیاید به اذن خداست. قبلاً در کتابی نوشته شده است، تصادف هم نیست. حکماء هم با دلایل عقلی، نفی تصادف کرده‌اند؛ گفته‌اند: هیچ واقعه تصادفی در عالم هستی وجود نداشته و نخواهد داشت و ندارد. چون ما علت را نمی‌دانیم خیال می‌کنیم تصادف است. تصادف از دیدگاه اعتقادی ما و همچنین از دیدگاه حکمای ما چه از منظر روایت و چه از منظر قرآن و چه از منظر عقل، قطعاً باطل است. ما نه تنها تصادف را در علت ایجاد جهان، مردود می‌دانیم حتی در حوادث جزئی هم مردود می‌دانیم، قبول نداریم. در مرام اهل بیت مردود است.

۳- فلسفه بلاها متفاوت است گاهی بخاطر امتحان است، گاهی محبوبیت، گاهی مغضوبیت و ... ؛ که اشتباه است، اینکه بعضی‌ها آمده‌اند و تکه تکه‌اش کرده‌اند گفته‌اند بلاها چند دسته هستند. یک دسته از بلاها به خاطر این است که شما خیلی خوب هستید. یک دسته‌اش به خاطر این است که شما کار بدی کردید. یک دسته‌اش به خاطر امتحان است. یک دسته‌اش به خاطر تصادف است و یک دسته‌اش هم ناشی از عملکرد خودتان است. دیدید که ما گفتیم همه اینها غلط است. یک علت اصلی در رأس آن علل، بیشتر نیست.

یکی از علمای یزد گفتند آنجایی که مسجد ملا اسماعیل است، میدان اعدام بوده است. یک آقای را گرفته بودند به جرم قتل عمد اعدامش کنند، او گریه می‌کرد که من کسی را نکشتم. طناب دار را انداختند به گردنش و دید که الآن او را می‌کشند. گفت: من وصیت دارم؛ طناب را از گردنش برداشتند و گفتند: وصیتت را بگو. گفت: من وصیتم را فقط به آخوند کرباسی می‌گویم. (ایشان مدفنشان در پارک شهر است. می‌گویند خیلی شخصیت پرهیزگاری بوده است. اهل کشف و کرامت هم بوده است.) می‌گویند: بیا برویم نزد ایشان. او را می‌آورند. تا مرحوم کرباسی را می‌بیند، می‌افتد روی دست و پای ایشان و گریه می‌کند و می‌گوید که آقا به خدا من نکشتمش. شما به اینها بگویید اینها زبان من را نمی‌فهمند. مرحوم آخوند هم دست به دعا بلند کردند و گفتند خدایا گناهش را ببخش. چندین بار استغفار کردند و از خدا طلب مغفرت کردند و بعد هم دیگر چیزی نگفتند. دوباره او را به محل اعدام بردند. دیگر قطع امید کرد. همین که طناب را انداختند به گردنش یک شخصی دوان دوان فریاد می‌زد دست نگه دارید قاتل، من هستم. این آقا را رها کردند و اطرافیان که این صحنه را دیده بودند خیلی تعجب کردند و رفتند نزد مرحوم آخوند کرباسی و گفتند: سر این چیست؟ ایشان گفتند: من به محض اینکه حالتش را دیدم فهمیدم راست می‌گوید که قاتل نیست. اما دلیل ظاهری که نداشتم که به اینها بگویم. خودم می‌دانستم راست می‌گوید. فهمیدم یک گناهی کرده خدا هم به این شر مبتلایش کرده است. من دعا کردم و از خدا خواستم که آن گناهش را ببخشد. خدا هم گناهش را بخشید شر را از گردنش برداشت!

روایت از پیغمبرگرامی اسلام (ص) است که می‌فرماید: اگر شخصی، قطع رحم کند خدا یک شروری بر سرش مسلط می‌کند که اموالش را از او بگیرد. متأسفانه در بلاهای مادی اگر یک آقای بیاید و بگوید علت درد شما فلان عامل است، خیلی هم از او تشکر می‌کنند و اگر هم خوب شوند تا آخر عمرش ثناگو است. اما در بلاهای معنوی اگر به او بگوی، دشمنت هم می‌شود. دقت کنید ببینید این گونه نیست؟

بحث ما رسید به اینجا که ما قسمت را قبول داریم، منتها رقم خوردن قسمتها بعد از اعمال. این مسئله جزء عقاید اهل بیت (ع) است و تردید هم نکنید، کافی است. ما ضمن اینکه عوامل دیگر، را انکار نمی‌کنیم، می‌گوییم امتحان خدا حق است در عین حال عامل اصلی و سبب اصلی، گناهان بنده است.

بحث بعدی در دنباله این بحث، بحث هدایت، حکمت فرستادن پیغمبران، که چرا باید پیغمبران بیایند؟ لزوم عصمت، اینکه عصمت را چرا باید انبیاء داشته باشند؟ و کجاها عصمت وجود دارد؟ در چه نواحی عصمت وجود دارد؟ و در چه نواحی از شخصیت پیغمبران دلیلی ما بر عصمت نداریم همانجایی که ترک اولی رخ می‌دهد.

و صَلَّى اللَّهُ عَلَي سَيِّدِنَا وَ نَبِيِّنَا مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ

خلاصه مطالب:

ادامه جلسه قبل:

بحث مهم: هرچه مصیبت است بخاطر گناه است.

آیات:

- «وَمَا أَصَابَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ فَبِمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ...» (شوری آیه ۳۰)

- «لَقَدْ كَانَ لِسَبَإٍ فِي مَسْكِنِهِمْ آيَةٌ جَنَّتَانِ عَنْ يَمِينٍ وَ شِمَالٍ كُلُّوا مِنْ رِزْقِ رَبِّكُمْ وَ اشْكُرُوا لَهُ بَلَدَةٌ طَيِّبَةٌ وَ رَبُّ غَفُورٌ» (سبا آیه ۱۵)

- آیات آثار تقوی (سوره طلاق)

- آیات آثار استغفار: (۱) «وَ أَنْ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ يُمَتِّعْكُمْ مَتَاعًا حَسَنًا إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى...».

(هود آیه ۳) ۲- «يُغْفِرْ لَكُمْ مِنْ ذُنُوبِكُمْ وَ يُؤَخِّرْكُمْ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى...». (نوح آیه ۶)

- «إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ...» (رعد آیه ۱۱)

- «ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ لَمْ يَكُ مُغَيِّرًا نِعْمَةً أَنْعَمَهَا عَلَىٰ قَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ...» (انفال آیه ۵۳)

روایات: بسیاری در این زمینه هست (دو کتاب: ۱- ولایه المتقین ۲- آثار المعاصی)

#### اشکالات:

۱. امتحان الهی چه می شود؟
۲. معصومان چه گناهی دارند؟
۳. چرا کفار در خیلی موارد راحت ترند در حالیکه اگر مصائب اثرگناه است باید حال کفار خیلی بدتر باشد؟
۴. مجازات کودکان بی گناه چه توجیهی دارد؟
۵. روایاتی که می گویند بلاء بخاطر ولاء است چگونه توجیه می شود؟
۶. روایاتی که می گویند هر چه ایمان بالاتر رود مصائب شدت می یابند، چگونه توجیه می شوند؟
۷. حوادثی که ناشی از عمل مستقیم خود فرد است چگونه اثر گناه است مثل: بی فکری در تجارت و ورشکستگی یا تخلف در رانندگی و تصادف.

#### پاسخ به اشکالات:

۱. بنده صرفاً بخاطر محبوبیتش به بلا مبتلا می شود نه به علتی دیگر.
۲. بلاها تصادف است.
۳. فلسفه بلاها متفاوت است گاهی بخاطر امتحان است، گاهی محبوبیت، گاهی مغضوبیت و ... نتیجه: پس این نظرات اشتباه است.

#### التماس دعا